

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال چهاردهم، شماره‌ی پنجاه‌وسوم، پاییز ۱۴۰۱، صص ۱۵۵-۱۲۷
(مقاله علمی - پژوهشی)

تحلیل تاریخی وضعیت نساجی سنتی ایران در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه^۱

آمنه مافی‌تبار^۲، عبدالمجید شریف‌زاده^۳

چکیده

در تحلیل وضعیت نساجی سنتی ایران در عصر قاجار و به صورت خاص در دوره‌ی ناصر (۱۳۱۳/۱۸۹۶-۱۲۶۴/۱۸۴۸)، معمولاً این بازه تاریخی به دلایل متعدد از جمله تقارن با انقلاب صنعتی، واردات بی‌رویه‌ی منسوجات اروپایی به کشور و عدم حمایت از صنایع داخلی به دوران افول تعبیر می‌شود. در صورتی که ژرف‌نگری بر اساس منابع تاریخی دست‌اول همچون سفرنامه‌ها، می‌تواند در تعیین حدود واقعی این مسئله مؤثر باشد. بنابراین این مقاله با هدف بررسی کیفیت نساجی سنتی ایران در عصر ناصری برآن است به این پرسش پاسخ دهد که چگونه می‌توان با مطالعه‌ی اسناد تاریخی از جمله سفرنامه‌ها، فراز و فرود نساجی ایران را در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه قاجار تبیین کرد؟ نتیجه‌ی این پژوهش به شیوه‌ی تحلیلی - تاریخی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای نشان داد، هرچند نساجی سنتی ایران در دوره‌ی ناصری از صورت پیشین خود فاصله می‌گیرد و رهپویه‌ی افول می‌پیماید، اما این افول و تنزل؛ در قیاس با اوج نساجی ایران در

۱. این مقاله از طرح پژوهشی نویسنده‌ی اول با عنوان «تحلیل و طبقه‌بندی طرح و نقش پارچه‌های عصر قاجار (۱۳۰۴-۱۱۷۵ ه.ش.)» برگرفته شده که در قالب ارتباط دانشگاه هنر با جامعه و صنعت در پژوهشکده‌ی هنرهای سنتی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری به تصویب رسیده و تحت نظارت آن سازمان در حال انجام است.

۲. استادیار دانشکده‌ی هنرهای کاربردی، دانشگاه هنر، تهران (نویسنده‌ی مسئول)

Email: a.mafitabar@art.ac.ir

۳. استادیار پژوهشکده‌ی هنرهای سنتی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، تهران

s_a_majidsharifzade@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۲۲ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۶/۲۹

سده پیش و مقارن با عصر صفوی ارزیابی می‌شود؛ درحالی‌که در دوره ناصری تولید پارچه‌های ابریشمی، شال‌های پشمی، پارچه‌های نخی و کتان‌های قلمکار همچنان رونق داشت، به طوری که علاوه بر تأمین نیاز داخلی، صادرات خارجی نیز بخشی از نیاز بازار جهانی را تأمین می‌کرد.

واژه‌های کلیدی، نساجی سنتی، نساجی دوره قاجار، اسناد تاریخی، سیاحت‌نامه‌های دوره قاجار، ناصرالدین شاه

مقدمه

ناصرالدین شاه، چهارمین تاجور قاجاری بود که در بازه تاریخی طولانی (۱۲۷۵/۱۸۹۶-۱۲۲۷/۱۸۴۸) بر ایران حکومت کرد. فرمانروایی که با سفر به اروپا و برقراری ارتباط با دیگر دولت‌ها، بستر مناسبی را برای آمدو شد سیاحان و مستشاران خارجی و ارتباط فرهنگی دیگر ملت‌ها با ایران فراهم آورد؛ به طوری که سفرنامه‌های متنابهی از این عهد به جای مانده است. این پویایی در شرایطی است که همواره در یک نگاه فراگیر، عصر قاجار و خاصه زمان امارت ناصرالدین شاه، به جهت تقارن با انقلاب صنعتی و سیاست‌های نادرست حکمرانی و ناکارآمدی در عرصه کنترل صادرات و واردات، به عنوان عصر اضمحلال نساجی ایران یاد می‌شود، چنان‌که نوشته‌اند: «دوره قاجار، بدترین دوره در تمام تاریخ ایران برای صنعت بافندگی است، زیرا از یک سو ناگزیر سیل پارچه‌های خارجی به ایران سرازیر شد و از سوی دیگر ضعف حکومت موجب گردید هیچ جنبشی در این زمینه به عمل نیاید. افزون بر این، دوره قاجار با نهضت ماشین در اروپا مصادف بود و پارچه‌بافی دستی ایران نمی‌توانست در برابر ماشین سرپا بایستد» (الوند، ۱۳۶۳: ۱۳۱). در این وضعیت، دولت با آنکه شکست تجار، تنزل صادرات و کاهش درآمد خود را می‌دید و خطر افزایش نفوذ اقتصادی خارجی را احساس می‌کرد، در برخورد با آن مسئله هیچ نقشه فعال اقتصادی نداشت (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۰۳).

بدین سان در دوره ناصری صنایع نساجی ایران رو به اضمحلال گذاشت و این همان امری بود که موجب شد تجار روسیه، اروپا و سپس امریکا بتوانند بازارهای پرونقی برای وارد کردن منسوج خود به ایران فراهم کنند. در نتیجه، با واردات بی‌رویه پارچه‌های خارجی، صنعت نساجی ایران رو به ویرانی گذاشت و صاحبان این صنایع را

به‌عنوان بخش مهمی از جمعیت ایران بیکار کرد (شریعت‌پناهی، ۱۳۷۲: ۱۲۶). با این اوضاع، بازرگانی خارجی ایران، جنبه‌های مستقل ملی خود را از دست داد و به‌صورت بازرگانی کشورهای نیمه‌مستعمره درآمد (ورهرام، ۱۳۸۵: ۴۰۵). بنابراین هرچند تولید کشور در نساجی، کفایت مصرف داخلی را می‌کرد و امکان صدور به خارج را داشت، ایران به مصرف‌کننده کالاهای خارجی تبدیل شد، زیرا در این دوران به‌دست آوردن بازارهای فروش کالا برای اروپا اجتناب‌ناپذیر بود و ایران یکی از این بازارها محسوب می‌شد. در نتیجه، این دوران از تاریخ ایران به انحطاط بازرگانی به ویژه در عرصه تولید پارچه انجامید (انصاری و کرمانی، ۱۳۸۰: ۱۳۰ و ۳۲۵) در مقابل این رویکرد و با هدف بررسی صحت و سقم مدعای فوق که پژوهشگران به تکرار نقل کرده‌اند، پژوهش حاضر با نظر به مستندات دست اول از جمله سفرنامه‌های آن عهد، به واکاوی تاریخی درباره اوج و افول احتمالی نساجی سنتی ایران در دوره ناصر می‌پردازد. البته بر نگارندگان پوشیده نیست که نگاه سفرای خارجی نیز فارغ از زاویه شخصی نخواهد بود، اما در بازیابی حقیقت این مسئله، مطالعه سفرنامه‌ها به دلیل ثبت بی‌واسطه وقایع تاریخی معاصر با آن عهد، راهگشایی بیشتری خواهد داشت. با این نگاه در مقاله پیش‌رو، حدود چهار سفرنامه عهد ناصری مطالعه می‌شود تا با ابزار فیش‌برداری، ساختار پژوهش شکل بگیرد. هرچند ممکن است در مستندسازی مقاله، ثبت تاریخی تمام سفرنامه‌ها کارآمد نباشد، چراکه همگی آنها به یک اندازه به اوضاع نساجی ایران توجه نداشته‌اند، اما برخی همچون ارنست اورسل^۱، هانری بایندر^۲، ادوارد براون^۳، هینریش بروگش^۴، ساموئل بنجامین^۵، ایزابلا بیشوپ^۶، پیاریانوویچ پاشینو^۷، یاکوب پولاک^۸، نیکلای خانیکوف^۹، کنت ژولین دو روششوار^{۱۰}، سرپرسی سایکس^{۱۱}، نوبویوشی فوروکاوا^{۱۲}، جرج کرزن^{۱۳}، س. ام. مک‌گرگور^{۱۴}، سیاح روس^{۱۵}، یوشیدا ماساهارو^{۱۶}، چارلز مکنزی^{۱۷}، جان ویشارد^{۱۸}، چارلز جیمز ویلز^{۱۹}، ارنست هولتسر^{۲۰}، اشارات و شرح واضحی بر این اوضاع نوشته‌اند که مورد استناد خواهند بود، چراکه «با وجود اینکه مباحث تاریخی، گاهی بسیار مبهم به‌نظر می‌رسند، اما قرار بر این نیست که این امور را در خلاء تفسیر کرد. برعکس چنین اموری مجموعه‌ای از مناسک، عادت‌ها، آداب‌دانی‌ها، اصول، تحصیلات، رفتار و نظایر آن هستند که مبتنی بر فرهنگ است

و پژوهشگر می‌تواند آنها را از ساختارهای کلان‌تر فرهنگ و حواشی خردتر آن جدا کند» (هایدماینر، ۱۳۹۳: ۳۸۶) بنابراین پژوهش حاضر به شیوه تحلیلی - تاریخی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای، در زیرمجموعه انواع کیفی جای می‌گیرد و در پی پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان با نظر به اسناد تاریخی از جمله سفرنامه‌های عهد ناصرالدین‌شاه قاجار، به تحلیل سیر فراز و فرود نساجی سنتی ایران در بازه تاریخی پنجاه‌ساله حکومت وی اقدام کرد؟ براین اساس چگونگی عرضه مشهورترین انواع منسوجات عهد ناصری یعنی، پارچه‌های ابریشمی، شال و منسوجات قلمکار مورد بررسی قرار می‌گیرد و نتیجه عرضه می‌شود.

پیشینه تحقیق

در تحلیل تاریخی چگونگی وضعیت منسوجات عصر قاجار به ویژه در دوره ناصرالدین‌شاه، در بیشتر موارد، منابع دست چندم یک‌سره بر اضمحلال قطعی این صنعت رأی داده‌اند، از جمله آنها می‌توان به تأکید آشکار احمد الوند در کتاب *صنعت نساجی ایران از دیرباز تا امروز* (۱۳۶۳) اشاره کرد که در مقدمه به تذکر درآمد. فریدون آدمیت و هما ناطق نیز در کتاب *افکار سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار* (۱۳۵۶) بر این رخوت صحنه می‌گذارند تا بعدها و با استناد به آنها، این فرضیه در کتاب *اروپایی‌ها و لباس ایرانیان* از حسام‌الدین شریعت‌پناهی (۱۳۷۲) تکرار شود. قاسم انصاری و قنبرعلی کرمانی نیز در *تجارت در دوره قاجاریه* (۱۳۸۰) داعیه‌دار این نگاه‌اند و بر سقوط نساجی این دوره گواهی می‌دهند. در مجموع نگاه تک‌سویه پژوهش‌های تاریخی مذکور سبب می‌شود تا آثاری که با تمرکز بر عرصه هنر پارچه‌بافی قاجار شکل گرفته‌اند، به شکل مجدانه‌ای بر سقوط نساجی در این عصر و خاصه دوره ناصری گواهی دهند. یکی از شاخص‌ترین آنها «نساجی در عصر قاجار، تولید و تجارت پارچه» از فریده طالب‌پور در *فصلنامه گنجینه اسناد* است (۱۳۹۱) که بر مبنای کتاب وی با محوریت نساجی سنتی ایران به چاپ رسیده (*تاریخ پارچه و نساجی در ایران*، ۱۳۸۶). کتابی که به عنوان مبنا در نگارش دیگر مقالات و پایان‌نامه‌های مقاطع تحصیلات تکمیلی پژوهش‌های هنری مورد استناد قرار می‌گیرد و

بر پایایی این نگاه مؤثر واقع می‌شود. هرچند که نظرگاه فوق نیز بر پایه برخی از مستندات شکل گرفته که به هیچ وجه انکارکردنی نیست، اما احتمالاً مقایسه با شیوه‌های تولید تمام سنتی پیشین در عصر صفوی، در شکل‌گیری این جزم‌اندیشی نسبی بی‌تأثیر نبوده است. در صورتی که باید پذیرفت هر دوره‌ای از شرایط خود تأثیر می‌پذیرد و متناسب با آن سیاست‌گذاری می‌شود که عدول از آن غیرممکن است. در مقابل، شواهد دیگری وجود دارد که از قطعیت این نگاه مبتنی بر فروپاشی صنعت نساجی می‌کاهد. اصلی‌ترین معیار در این باره منابع دست اولی است که در آن دوره نگارش شده‌اند و به‌رغم آنکه با زاویه نگاه دیگری و آمیخته به منفعت‌طلبی همراه‌اند و احتمالاً با چاشنی فروکاست واقعیت مخالف با منافع ایشان ثبت و ضبط شده‌اند، همچنان بر حیات نساجی عصر قاجار گواهی می‌دهند. با این حساب، سفرنامه‌های این عصر اصلی‌ترین معیار این پژوهش قلمداد می‌شوند. افزون‌براین، پژوهش‌های انجام شده بر مبنای نمونه‌های موزه‌ای نیز گواه بر این مدعاست که پویایی این صنعت در ایران همچنان برقرار بوده است، از جمله آنها می‌توان به *منسوجات ایرانی* از جنیفر وردن و پاتریشیا بیکر اشاره کرد که به فارسی نیز ترجمه شده است (۱۳۹۶). در تأیید این جریان، پیش‌تر مقالاتی نوشته شده است که با معیار قرار دادن اسناد دست اول بر اعتلای گونه‌های خاصی از منسوجات به ویژه شال‌بافی، در این دوره گواهی داده‌اند که از میان آنها می‌توان به «شال‌بافی کرمان در دوره قاجار» از علی بیگدلی و رضا صحت‌منش در *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی* (۱۳۹۴) و «شال‌بافی در جامعه ایران، بررسی تحولات تجارت شال در عصر قاجار» از علی شعبانی و مرتضی دهقان‌نژاد در *دو فصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام* (۱۳۹۵) اشاره کرد. برخی نیز مطالعه صنعت نساجی را در جغرافیای ویژه از سرزمین ایران ملاک قرار دادند که «سیر تحول نساجی در دوره قاجار با تأکید بر نقش یزد» از سید علیرضا ابطحی و سید منصور امامی در *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام* (۱۳۹۴) مصداق آن است. با تجمیع در اندیشه‌های فوق، پژوهش حاضر می‌کوشد با نگاه کل‌نگر و فارغ از تعلق خاطر به نوع خاص یا منطقه‌ای ویژه در تولید الیاف یا بافت، به واکاوی وضعیت نساجی سنتی ایران در عصر ناصرالدین شاه اقدام و ارزش‌های احتمالی و البته مغفول آن را معرفی کند.

منسوجات سنتی در عصر قاجار

منسوجات سنتی ایران مشتمل بر انواعی است که پیش از رواج صنایع ماشینی با استفاده از دستگاه‌های سنتی وردی یا دستوری بافته شده‌اند. در میان گونه‌های سنتی، دستگاه‌های وردی با گروه‌بندی نخ‌ها، امکان خلق بافته‌های ساده با نقوش هندسی را فراهم می‌آورند، اما دستگاه‌های نقشه‌بندی با امکان کنترل هر نخ به طور جداگانه برای تولید منسوجات گرانبها همچون زری و مخمل به کار می‌آیند. در مجموع هر چند اقسام بافته‌های سطح اول و دوم بر اساس طرح، نقش، رنگ، تکنیک‌های بافت، منطقه جغرافیایی، حامی، بافنده و ... نام‌های متفاوتی پیدا می‌کند، اما بر اساس جنسیت قالب که در شکل سنتی با الیاف طبیعی یعنی، ابریشم، پشم، پنبه و کتان تعریف می‌شود، امکان طبقه‌بندی کلی آنها فراهم است. افزون بر آن، در این پژوهش ملاک تأکید بر برخی انواع و نادیده ماندن بعضی دیگر، اطلاعاتی است که در منابع تاریخی عصر ناصری به تکرار آمده است.

الیاف و منسوجات ابریشمی

در طول تاریخ، ابریشم و منسوجات ابریشمی یکی از محصولات صادراتی ایران بوده است. «در نخستین کتابی که از تجارت ابریشم ایران سخن به میان آمده - سفرنامه مارکوپولو در سال ۶۸۹ / ۱۲۹۰ - نوشته شده است، ابریشم گیلان واقع در شمال ایران به ونیز و دیگر کشورهای اروپایی حمل می‌شود» (بنجامین، ۱۳۶۹: ۳۱۲). افزون بر آن، با در نظر داشتن تکنیک‌های تولید و محصول نهایی، منسوجات ابریشمی ایران مشتمل بر انواع متنوعی بوده که با عناوین متفاوت شناسایی می‌شوند. چنان‌که حتی در صورت کلی نیز زری و مخمل به جهت ماده اولیه در طیف منسوجات ابریشمی قرار می‌گیرند: «از مصنوعات داخلی که ابریشم به کار می‌رود یکی مخمل است؛ دیگر پارچه زربفت و پارچه اطلسی و همچنین ساده و ابریشم آمیخته با نخ است. البته چون استعمال ابریشم خالص در قرآن منع شده؛ آن عده از ایرانیان که از این بابت وسواس دارند، ابریشم مخلوط با نخ به کار می‌برند. پارچه ابریشمی ایران، عالی است اما تهیه مقدار کافی از آن بسیار دشوار است» (کرزن، ۱۳۶۲: ۴۸۶). به جهت همین ارزشمندی، پارچه‌های

تحلیل تاریخی وضعیت نساجی سنتی ایران در دوره ناصرالدین شاه | ۱۳۳

ابریشمی را برحسب طول آنها نمی فروختند بلکه این پارچه‌ها را وزن کرده مطابق وزنشان به فروش می‌رساندند (بروگش، ۱۳۶۷: ۴۱۱). حتی در دوران قدیم، انواع منسوج به دلیل تشکیل بخش مهمی از هویت یک دربار، با بنیان‌های اجتماعی و حکومتی ارتباط فرهنگی داشت، در بُعد دیگر نیز به واسطه پیچیدگی و هزینه بسیار تولید آن به تمکن مالی نیاز داشت که در حکومت‌های استبدادی معمولاً ثروت دربار و حلقه پیرامونی آن چنین امکانی را فراهم می‌آورد (فربود، ۱۳۸۸: ۴۰۴). با این نسبت درباره وجه تولیدی، تجاری و اقتصادی منسوجات ابریشمی در دوره ناصرالدین شاه قاجار، در گام نخست بایست پرورش کرم ابریشم تحت حمایت دربار را مدنظر قرار داد که در صورت کلی به دوران سقوط این نوع تولیدات تعبیر می‌شود: «براساس آمار آن عهد، محصول ابریشم گیلان کاهش بسیار یافته و به اندازه یک هفتم اواسط قرن یازدهم / هفدهم تنزل پیدا می‌کند» (بنجامین، ۱۳۶۹: ۳۱۵). در ذکر برخی جزئیات آنکه در سال ۱۲۸۰ / ۱۸۶۴ مقدار محصول به حد اعلا بود، اما برای نخستین بار به آفت دچار شد. تا سال ۱۲۸۶ / ۱۸۶۹ لطمات این آفت به قدری سنگین شد که قیمت محصول را به یک پنجم مقدار پنج سال قبل از آن تنزل داد و تجارت ابریشم گیلان هیچ وقت بعد از آن رونق سابق را بازیافت. تخم‌های کرم ابریشم را از خراسان، عثمانی و حتی ژاپن وارد کردند، اما نتیجه‌ای به دست نیامد و بعد از چندین شکست، روستاییان توجه خود را به محصولات دیگر معطوف کردند. تا جایی که در سال ۱۲۹۲ / ۱۸۷۵ به کاشت توتون، اقدام و از کاشت زیتون حمایت شد و زراعت خشخاش جای ابریشم را گرفت (کرزن، ۱۳۶۲: ۴۸۵). به این دلایل در دوره ناصری، رشت به عنوان مرکز تجارت عمده ابریشم خام رو به زوال گذاشت. همان‌طور که ناخوشی کرم ابریشم در چند منطقه تاک‌خیز فرانسه به جان تاکستان‌ها افتاد و کاهش چشمگیر تولید آن را باعث شد (اورسل، ۱۳۸۲: ۱۷۲). نتیجه این رخدادها سبب شد تا در سرتاسر جهان، ابریشم و منسوجات ابریشمی بسیار گرانبهاتر از پیش جلوه کند، چنان‌که به گواهی تاریخ، پارچه‌های زردوزی شده بسیار کمیاب شدند (بایندر، ۱۳۹۹: ۹۳).

باید در نظر داشت این افول و جایگزینی با دیگر انواع، در قیاس با شکوه گذشته قابل ایفاد است. به دیگر سخن به معنی نابودی قطعی پرورش کرم ابریشم به حساب

نمی‌آید، چراکه در منابع متأخر روایتگر از حکومت ناصری آمده است: «در سال‌های اخیر در کرم ابریشم آفت افتاده و این صنعت دچار آفت کلی شده، اما خوشبختانه با آوردن کرم ابریشم از اروپا تولید ابریشم و حریربافی احیا شده است. البته حجم تولید ابریشم گیلان پیش‌ترها سالانه نزدیک بیست هزار صندوق بود اما در این سال‌ها فقط هشت تا ده هزار صندوق است» (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۱۳۴). در این اوضاع، ابریشم ایران همچنان شهرت داشت و علاوه بر مقداری که در داخل کشور مصرف می‌شد، به خارج از ایران نیز صادرات داشت: «بیشتر محصول ابریشم؛ اکنون به روسیه، ترکیه و مختصری هم فرانسه صادر می‌شود. مرکز عمده تهیه ابریشم، سواحل خزر است، اما در اطراف کاشان، یزد و تبریز نیز به مقدار کمتری تولید می‌شود. ایرانی‌ها گونه‌های مختلف آن را ابریشم می‌نامند. اما اروپاییان، نوع درجه یک ابریشم ایران را می‌شناسند. دو نوع دیگر از آن در ایران تولید می‌شود که مرغوبیت پایین‌تری دارد. امروزه در گیلان و مازندران توجه خاصی به صنعت ابریشم مبذول می‌دارند و قسمت عمده آن را ارمنی‌ها و فرانسویان در اختیار دارند. با وجود آن، تولید آن حد پایین‌تری از دو قرن پیش دارد» (ویشارد، ۱۳۹۹: ۲۲۵). در توصیف دقیق‌تر آنکه گویا در همین ایام، نخ ابریشم از نظر کیفیت هجده درجه داشته است. انواع گرانبهاتر آن به عثمانی و اروپا و اقسام با کیفیت متوسط به روسیه صادر می‌شده و فراورده باکیفیت نازل در داخل مصرف داشته است. هرچند به نظر برخی از مفسران این وضعیت، حتی بهترین انواع ابریشم ایران، به خوبی ابریشم ژاپن و چین نبوده (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۱۳۴)، اما به هر روی نیاز بسیاری را تأمین می‌کرده است. به طوری که می‌توان مدعی بود پرورش کرم ابریشم در آذربایجان، خراسان و در ناحیه مرکزی ایران، معمول بود و اصفهان، کاشان و یزد و کرمان به عنوان بازارهای عمده فروش آن شناخته می‌شد. محصولات خراسان و ناحیه مرکزی ایران تقریباً تمام در محل، مصرف داشت و فقط محصولات گیلان و آذربایجان به روسیه و فرانسه صادر می‌شد (کرزن، ۱۳۶۲: ۴۸۶). آن چنان که آورد شده است، در مجموع، پانزده درصد ابریشم تولیدی ایران در داخل استفاده می‌شد و بقیه آن به خارج از کشور صادر می‌شد (بنجامین، ۱۳۶۹: ۳۱۸).

در این میان، ابریشم داخلی علاوه بر تهیه منسوجات مرغوب برای تهیه لباس امرا،

خلفا و متمولین، برای دوخت پیراهن، زیرپوش و پوشاک دیگر هم به کار می‌آمد، حتی با وجود منهیات پوشیدن لباس حریر برای مردان و تنبیه شرعی در صورت تخلف از این دستور، بسیاری از مردان ثروتمند با تمهیداتی از جمله به کار بردن یک رشته نخ پنبه‌ای، لباس حریر در بر می‌کردند (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۶۱). از این انواع، ابریشم علاقبندی مرغوب‌ترین نوع ابریشم بافندگی به شمار می‌رفت و برای بافتن پارچه، چادر، چارقد و امثال آن مصرف داشت. ابریشم شعرباف، در اصفهان، یزد و کاشان برای بافتن پرده، قالی، روتختی و... به کار می‌آمد. ابریشم پارچه‌باف، در خراسان برای بافتن پارچه‌های درجه یک صرف می‌شد. ابریشم شیروانی، مخلوط با ابریشم گیلانی برای بافتن پارچه‌های ابریشمی ضخیم استعمال داشت (بنجامین، ۱۳۶۹: ۳۱۶). در مازندران نیز با ابریشم یا مخلوطی از ابریشم، اجناس متعددی از قبیل چادرشب و شلوارهای قرمز، دستمال چارقد و دامن برای زنان می‌بافتند (مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۲۲). با این حساب تولید منسوجات ابریشمی فقط به شمال ایران محدود نبود و حتی در کارخانه‌های ابریشم‌بافی کوچک اصفهان با روش‌های ساده، اقسام آن از قبیل پارچه‌های پرده‌ای، لباس و حوله‌های حمام را تولید می‌کردند (بروگش، ۱۳۶۷: ۴۱۱) چنان‌که یکی از صنایع بجنورد را نیز پارچه‌های ابریشمی زیبایی دانسته‌اند که در شمال خراسان تهیه می‌شده است (مک‌گرگور، ۱۳۶۸، ۱۰۰). درباره یزد نیز نوشته شده است که در میان شهرهای ایران یزد بی‌گمان از همه بازرگانی‌تر و صنعتی‌تر است. می‌توان ادعا کرد که یزد، منچستر ایران است، چراکه منچستر، شهر بزرگی در انگلستان است که انبوه کارخانجات ریسندگی و بافندگی به ویژه پارچه‌های پنبه‌ای [ابریشمی] در آن قرار دارد (روششوار، ۱۳۷۸: ۲۷). در سطح فراتر، نه فقط تولید منسوجات ابریشمی که پرورش کرم ابریشم و ابریشم‌سازی نیز یکی از اشتغال‌های عمده تجارتهای شهر یزد بود، اما به مرور ایام و در نتیجه وضعیت پدید آمده در شمال کشور؛ این وضع درخشان در یزد نیز دچار وقفه شد و به جای آن زراعت خشخاش رواج یافت (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۹۵). در نتیجه می‌توان مدعی بود برخلاف نگاه غالب به عصر قاجار و دوره ناصری که بر افول کلی هنرها از جمله صنایع نساجی، ابریشم‌سازی دلالت دارد؛ این هنر - صنعت در شهرهای مختلف ایران از جمله در حاشیه خزر و یزد در قالب تولید ابریشم خام دنبال

می‌شد و در همان جغرافیا و دیگر شهرها در قالب ابریشم‌بافی رواج داشت، چنان‌که درباره بازار رشت نوشته‌اند: «این بازار بسیار معتبر و دارای دکانین متعدد است که در آنجا شما امتعه ابریشمی را در کمال وفور ملاحظه خواهید نمود و دلیل این مطلب آن است که ایالت گیلان بهترین نقاط ایران است که در آن ابریشم عمل آورده می‌شود و از این شهر به سایر اماکن دور نقل می‌شود» (سیاح روس، ۱۳۶۳: ۵۷). از این منظر، نه فقط عاملان حکومت که متمولین و دیگر طبقات جامعه نیز به فراخور توان اقتصادی به محصولات ابریشمی دسترسی داشته‌اند، ضمن آنکه بخش اعظم ابریشم خام و قسم اندکی از فراورده‌های تولیدی از این ماده اولیه به خارج از کشور صادر می‌شد.

شال‌های پشمی

در تبیین مفهوم و کارکرد شال، شاید درست‌تر باشد که با تعبیر دنیای امروز، شال را معادل یک قواره پارچه متناسب با نوع مصرف آن در نظر گرفت، چراکه هرچند این نوع منسوجات به صورت معمول با ابعاد تقریبی سه متر طول و یک متر و بیست و پنج سانتی‌متر عرض، بیشتر برای شال کلاه و شال کمر استفاده می‌شد، اما در دوخت لباس زنانه، مردانه و بسیاری از مصارف روزمره، جامگانی و غیرجامگانی کاربرد داشت. چنان‌که می‌توان از شال چارقدی و شال کمربندی (با کارکردی نظیر پیراهن) به عنوان انواع دیگر شال نام برد. شال‌ها برحسب جنسیت، طرح، نقش، رنگ و بافنده و حامی عناوین متفاوتی را به خود اختصاص می‌دهند، همچون شال‌های یزدی که با نخ پنبه‌ای بافته می‌شدند. اما شهرت شال‌بافی تاریخی ایران از اساس به شهر کرمان گره می‌خورد که ماده اولیه مرسوم برای بافت شال در آنجا پشم است و از آنجاکه معمولاً با نقش بته‌جقه همراه است به ترمه شهرت دارد (عناویان، ۱۳۸۶: ۴۸-۴۷).

در گذشته، اعتبار پارچه‌های شال به اندازه‌ای بود که این پارچه در معاملات، مانند پول نقد به کارگرفته می‌شد. بهترین نوع شال را کاروان‌ها از کشمیر وارد می‌کردند، اما درجات نازل‌تر آن را در کرمان و دیگر شهرها همچون مشهد می‌بافتند. مهم‌ترین خصوصیت شال، قابلیت انعطاف، دوام رنگ و حفظ حالت آن بود. شال نه تنها در لباس زنان و مردان بلکه در عمامه و شال کمر، در حاشیه‌دوزی برای پوشش فرش‌ها، در

اتاق‌های مجلل حرمسرا، پرده و غیره نیز مصرف داشت. از آنجاکه ارزش این پارچه در طی سال‌ها هیچ کاسته نمی‌شد، در خانه هر فرد ثروتمند قسمتی از اموال منقول، صرف خریدن شال می‌شد و فقط با ناراحتی بسیار کسی از آن دل می‌کند، زیرا حتی در وقت تنگدستی آن را گرو می‌گذاشتند. بدین ترتیب اغلب، شال از چند نسل به ارث می‌رسید. تا آنجاکه هرگاه شاه یا یکی از بزرگان مملکت قصد می‌کرد به کسی برای خدمتی که انجام داده، پاداش خاصی مرحمت کند، برای او یک طاقه شال یا یک لباس از شال می‌فرستاد» (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۱۱). اعتبار پارچه شال تا سفر آخرت نیز حفظ می‌شد. چنان‌که ایرانیان وقتی تابوت را به طرف قبرستان انتقال می‌دادند، یقین بود که روی آن یک طاقه شال کشیده شده است (ویلز، ۱۳۶۳: ۳۳۸). شاید به چشم یک اروپایی این پارچه رنگارنگ، فقط یک لباس خواب قیمتی محسوب می‌شد، اما ایرانی‌ها با نظر کاملاً متفاوت به آن می‌نگریستند. لباس شال هرچند که فرسوده می‌شد، باز صاحب آن از داشتنش مغرور بود و به کسی که لباس ابریشمین نو در بر داشت به دیده تحقیر نگاه می‌کرد. چنان‌که حتی اگر شال را به قطعات کوچک هم تقسیم می‌کردند، فقط اندکی از ارزش آن کاسته می‌شد. در آن صورت هم آنرا وزن می‌کردند و بر حسب وزن به متقال می‌فروختند، برای حاشیه‌دوزی به‌کار می‌بردند، و یا با چنان هنرمندی قطعات را به هم می‌دوختند که به زحمت می‌توان درزی از آن را به چشم دید. شال‌های کهنه را می‌شستند و تعمیر می‌کردند به گونه‌ای که فرد نابلد آن را نو تلقی می‌کرد، چراکه اصولاً ایرانی بد نمی‌دانست که لباس مستعمل دیگری را بپوشد که از جنس شال باشد (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۱۲). به این ترتیب، در ایران خرید و فروش شال روزه‌روز ازدیاد می‌یافت. وسیع‌ترین دالان‌های بازار تهران، جایی بود که در آنجا شال‌های ایرانی خرید و فروش می‌شد که قیمت اکثر آنها تا پانصد تومان می‌رسید (سیاح روس، ۱۳۶۳: ۳۲). از تمهیدات لازم برای نگه‌داری پارچه شال در طولانی‌مدت آن بود که در فصل تابستان برای پرهیز از صدمه زدن بید، آنرا در صندوقی از چوب سرو نگه می‌داشتند (ویلز، ۱۳۶۳: ۳۳۸).

در وصف کیفیت و کمیت تولید پارچه‌های شال در دوره ناصرالدین شاه آنکه صنعت عمده کرمان شال‌بافی بود که رقیب شال کشمیری به حساب می‌آمد. این شال از

کرک بز بافته می‌شد و جنس اعلای آن از پشم بره بود. با این وصف، شال‌بافی کرمان و جنس آن غیرقابل رقابت می‌نمود (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۹۹). به عبارتی، شال کرمانی با کرک پشم بافته می‌شد و طرح آن نیز ذهنی شال‌باف‌ها بود. هرچند اهالی کرمان شوق فوق‌العاده‌ای به این کار داشتند، بازهم محصول کارخانجات کشمیر به مراتب بر شال‌های بافت کرمان رجحان پیدا می‌کرد (سایکس، ۱۳۹۸: ۲۳۴)، زیرا این شال در مقایسه با شال‌هایی که در کشمیر بافته می‌شد، ظرافت کمتری داشت (خانیکوف، ۱۳۹۵: ۲۶۷). البته این نکته مسلم است که مواد خام هیچ نقطه‌ای نمی‌توانست با کرمان رقابت کند و آب و هوای این ناحیه در لطافت جنس محصول، تأثیر تام داشت (سایکس، ۱۳۹۸: ۲۳۴). با نظر به تمام موارد فوق، در مجموع، قیمت شال کرمان ارزان‌تر بود، اما نقوش آن متنوع‌تر و رنگ آن به همان ثبات شال کشمیر بود (خانیکوف، ۱۳۹۵: ۲۶۷). به‌واقع شال‌های کرمان نقوش مختلفی داشت و از همه بهتر نقش گلبوته‌ای بود که حکام به عنوان خلعت برای اشخاص می‌فرستادند. شال‌های سفید حاج خلیل‌خانی معمولاً به استانبول حمل می‌شد و در آنجا یا مردها آنرا به کمر می‌بستند و، یا زن‌ها به جای زینت لباس خود به کار می‌بردند (سایکس، ۱۳۹۸: ۲۳۴). بر این اساس شال کرمان علاوه بر مصرف داخلی جنبه صادراتی نیز داشت. چنان‌که درباره کیفیت آن نوشته‌اند: «شال‌های کرمان چند درجه دارد؛ شال مرغوب درجه اول؛ هر طاقه پنجاه تومان فروخته می‌شود و مدت بافت آن دوازده تا پانزده ماه طول می‌کشد. لیکن شال‌هایی که برای بازارهای خارجی و به‌ویژه بازار استانبول از کارگاه بیرون می‌آید ارزان است و قیمت آن از یک تومان تا پانزده قران تجاوز نمی‌کند و برای بافت آن بیش از یک ماه یا شش هفته وقت صرف نمی‌شود» (براون، ۱۳۷۵: ۵۰۹).

درباره شال‌بافی کرمان، باوجود حمایت خاص ناصرالدین‌شاه، روزبه‌روز اعتبار آن کاسته می‌شد. چنان‌که از هزار و دویست کارگاهی که در گذشته در این شهر دایر بود، در این دوره تنها دویست کارگاه فعال باقی مانده بود. یکی از علل مؤثر در این افول را در تولید فراوان و فروش ارزان شال‌های اروپایی باید دانست که تقلیدی از پارچه‌های شال بودند، شال‌های اروپایی درواقع بسیار ارزان‌تر از شال‌های شرقی و دوام آن هم به مراتب کمتر بود و از شیوه طراحی و درخشندگی رنگ در سطح بسیار پایین‌تری قرار

داشت. هرچند هنر شرقی از نظر طراحی تا مرحله نقش کردن شاخ و برگ بر پارچه پیشرفت بیشتری نکرده است، اما باید پذیرفت که هربار هنرمندان اروپایی به این شیوه دست زده‌اند، کار خود را بسیار استادانه انجام داده‌اند (خانیکوف، ۱۳۹۵: ۲۶۸). به‌واقع از آغاز قرن سیزدهم/نوزدهم به بعد، صدور کالاهای اروپایی به ایران، رقابت شدیدی با تولید پیشه‌خانگی در شهر و روستا فراهم آورد. اقتصاد ناسالم ایران، خاصه باز بودن دروازه‌های کشور به روی کالاهای فرنگی، مسئله حمایت از صنایع داخلی را نادیده می‌گرفت (ورهرام، ۱۳۸۵: ۱۹۸) و تغییر سلیقه عامه مردم بر این وضعیت رو به زوال دامن می‌زد: «این روزها همه دوست دارند شلوار تنگ به پا کنند و ماهوت اروپایی دارد جای پارچه‌های پشمی کرمان را می‌گیرد» (روششوار، ۱۳۷۸: ۱۷۹). در این اوضاع، مهم‌ترین اقدام در راستای تقویت صنایع در شکل عام در حمایت از شال‌بافی و در صورت خاص توسط امیرکبیر صورت گرفت. بدین ترتیب تولید این نوع از منسوجات در ایران نیز رونق دوباره پیدا کرد. در دوره امارت ناصرالدین‌شاه، امیرکبیر به عنوان وزیر وقت فرمان داد که خلعت دادن شال کشمیری را موقوف کنند و هدیه دادن آن به تمام شاهزادگان عظام غدغن شود. آن طور که در روزنامه ایران در سال ۱۲۹۳/۱۸۷۶ به چاپ رسید: «سابق در روزنامه ایران، اعلان شده بود که من بعد خلاع مبذوله از طرف دولت علیه عموماً شال ترمه کرمانی خواهد بود و خلعت کشمیری به احدی از چاکران مرحمت نخواهد شد. اینک شال‌های بسیار ممتاز با طرزهای مطبوع و نقش‌های بدیع که هیچ با شال کشمیری فرقی ندارد از کرمان به درالخلافه فرستاده شده است. از لحاظ نظر انور همایون گذشت بسیار مطبوع افتاد. مجدداً و مؤکداً مقرر شد که بعد از این جز شال کرمانی به همین طرح‌ها و نمونه‌های تازه که مثل شال کشمیری بسیار ممتاز اعلی است، به احدی مرحمت نخواهد شد تا درجات منسوجات داخله که مقصود اصلی است، ترقی و رواج کامل حاصل شود» (رجایی، ۱۳۹۲: ۲۹). البته پوشیده نیست که پس از مرگ امیرکبیر، نقشه‌های او به دست فراموشی سپرده و رشد صنعت متوقف شد. از صنعت و تجارت تنها دو نام وزارت صنایع و وزارت تجارت باقی ماند و به جای احیای صنایع داخلی، اعطای امتیازات به بیگانگان، به ویژه روس و انگلیس متداول شد، کارخانه‌های خارجی بر اقتصاد، تولید و تجارت ایران چنگ انداختند و کارگاه‌های

ایرانی را یکی پس از دیگری به تعطیلی کشاندند (دهقانی، ۱۳۹۲: ۳۲۷). چنان‌که درباره این اوضاع نقل شده است: «در این اواخر، تجارت شال کرمان تنزل کرده و رئیس کارخانه‌ای که ما آن روز از آنجا بازدید کردیم، می‌گفت خیال داریم برای یک‌سال کارخانه را تعطیل کنم و در این مدت سفری به کربلا بنمایم و از ائمه بخوهم که این کسب را که از رواج افتاده، رایج کنند» (براون، ۱۳۷۵: ۵۰۹). با وجود این فراز و فرود می‌توان مدعی بود در دوره فرمانروایی قریب به پنجاه‌ساله ناصرالدین‌شاه، شال‌بافی ایران رونقی یافت تا آن اندازه که در دوره صدرات کوتاه مدت سه‌ساله امیرکبیر (۱۲۶۸/۱۸۵۲ - ۱۲۶۵/۱۸۴۹) شال کرمان به صورت رسمی جایگزین شال کشمیر شد.^{۲۱} در کلیت این بازه تاریخی، شال کرمان علاوه بر تأمین نیاز داخلی، به خارج از ایران نیز صادر می‌شد و بنا بر نص متقن سفرنامه‌های آن عهد، بخشی از نیازهای کشورهای همسایه همچون ترکیه را پاسخ می‌داد، اما به موازات آن، ورود شال‌های خارجی، خواه کشمیری یا اروپایی عرصه را بر تولیدات داخلی تنگ کرد و زمینه سقوط هنر - صنعت شال‌بافی را فراهم آورد.

منسوجات پنبه‌ای، کتانی و پارچه‌های چاپی قلمکار در رقابت با محصولات

خارجی

درباره الیاف و پارچه‌های پنبه‌ای و کتانی به‌عنوان بستر اصلی انواع چاپ‌های قلمکار، باید اذعان داشت در دوره ناصرالدین‌شاه، الیاف گیاهی در اکثر نقاط ایران به عمل می‌آمد، زیرا فارغ از انواع شیوه‌های تکمیلی و تزئینی پارچه همچون رنگرزی، چاپ و رودوزی، منسوجات پنبه‌ای و کتانی تأمین‌کننده نیازهای طبقات متوسط جامعه بودند. پس خواست تولید آنها در سرتاسر کشور دیده می‌شد. چنان‌که برای نمونه، مقارن با همین عهد، صنعت رایج در بروجرد را پارچه کتانی دانسته‌اند که به نام چیت بروجرد شهرت داشت. پارچه زمخت و درشت‌بافت، اما پردوام، خوش‌رنگ و ارزان که برای تهیه دستار عامه مردم از آن استفاده می‌شد (روششوار، ۱۳۷۸: ۱۹). در سوی دیگر و به موازات مصارف داخلی، پنبه و کتان خام از محصولات صادراتی ایران بود. به عبارتی، الیاف گیاهی نه‌تنها نیاز داخلی را تأمین می‌کرد که بخشی از آن، خاصه از راه شمال

ایران به صورت ماده خام به دیگر کشورها از جمله عثمانی و روسیه صادر می شد (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۳۲). آن طور که نوشته اند: «در حال حاضر، کشت پنبه را رعایا بر عهده دارند و محصول را به دو سه کشور ارمنی یا روسی می فروشند و آنان به مسکو یا سایر شهرهای مهم در تهیه پارچه های کتانی حمل می کنند. مسافرانی که به بندر انزلی می روند یا از آن مراجعت می کنند، همواره صدها شتر را که بار پنبه دارند و به آن سو در حرکت هستند در مسیر خود می بینند» (ویشارد، ۱۳۹۹: ۲۲۱). البته این پویایی صرفاً محدود به خطه شمالی ایران نبود که در سرتاسر این سرزمین، این تولید و فروش در رونق بود. چنان که پنبه حتی در نواحی جنوبی ایران به عمل می آمد و با وجود آنکه این نوع پنبه مرغوب نبود، نه فقط تکافوی مصرف داخلی را می کرد که مازاد آن صادر می شد (بنجامین، ۱۳۶۹: ۳۱۰).

در ژرف نگری بیشتر در سابقه تاریخی چاپ قلمکار در ایران، تمرکز اهالی اصفهان بر این هنر-صنعت؛ رونق فزاینده تولید و مصرف منسوجات کتانی و پنبه ای در آن جغرافیای خاص را به دنبال داشت. چنان که در سفرنامه های عهد ناصری نوشته اند: «پارچه های پنبه ای (منقوش) جزو مهم ترین صادرات این شهر است. پارچه های کتانی ارزان و چیت قلمکار در بازار اصفهان در مقایسه با دیگر اجناس فروش خوبی دارد» (بیشوپ، ۱۳۷۵: ۳۶). یا در جای دیگر آمده است: «در حرکت به سمت اصفهان، مزارع سرسبز پنبه در اطراف به چشم می خورد. بوته های پنبه نزدیک به یک متر می رسید و ساختمان های روستا نشان می داد که وضع مردم بهتر از روستاهای دیگر است» (بروگش، ۱۳۶۷: ۳۴۱). با این نگاه، کارگاه های نساجی متعددی در اصفهان به وجود آمد که به ویژه کارگاه های کتان بافی و رنگرزی آن اهمیت داشت. آن طور که مقارن با بازه تاریخی مورد بحث، کارگاه های مخمل بافی، چادردوزی، متقال بافی و سوزن دوزی در گوشه و کنار شهر به چشم می خورد (بیشوپ، ۱۳۷۵: ۳۷). وضعیت به صورتی بود که در اوایل دوره حکمرانی ناصرالدین شاه، عمده اهالی اصفهان به بافتن کرباس، قمیص، نشور، شال، شاهی ململ و انواع و اقسام پارچه های لطیف و ضخیم دیگر اشتغال داشتند. مردم این صنعت را خوب یاد گرفته و استعداد به خرج می دادند، اما در نتیجه ورود پارچه از اروپا، از تعداد دستگاه های نساجی روزبه روز کاسته شد و فقط

تعداد کمی از آنها در شهر و دهات اطراف باقی ماند (هولتسر، ۱۳۵۵: ۳۲). به این ترتیب در اواخر امارت ناصری، پارچه‌های وارداتی سفیدرنگ به‌عنوان بستر هنر قلمکار جایگزین تولیدات داخلی شد. در این روند، واردات اصفهان که بیشتر از راه بوشهر می‌رسید، بنا بر میزان و مقدار آنها به چند طبقه قابل تقسیم بود که از جمله آنها پارچه‌های نخی بود که تقریباً تمام آن از منچستر و گلاسکو وارد می‌شد (کرزن، ۱۳۶۲: ۵۲). بدین ترتیب ایران علاوه بر میزان قابل توجه پارچه‌های کتان‌ی که از روسیه وارد می‌کرد، مقدار بیشتری از بریتانیای کبیر می‌خرید که بخش اعظم آن تولید هندوستان بود، زیرا ململ، چلوار و دیگر پارچه‌های هندی در ایران خواهان زیادی داشت (ویشارد، ۱۳۹۹: ۲۲۱). با این رویکرد، مستشرقان بریتانیایی، اصفهان عصر ناصری را دومین مرکز تجارتی ایران می‌دانستند و از این جهت، فقط تبریز را بالاتر از آن قلمداد می‌کردند، زیرا در نگاه ایشان مشاهده علائم تجارتنی عدل‌های کالا که بر شتر و الاغ حمل و نقل می‌شد، هر فرد انگلیسی را خشنود می‌کرد، چراکه منچستر کماکان پارچه‌های بازار اصفهان را تأمین می‌کرد و این شهر حد نهایی کمال تفوق غیرقابل انکار تجارت انگلستان بود و این برتری نفوذ تجارتنی، رو به افزایش بود و به هیچ وجه خطر کاهش نداشت (کرزن، ۱۳۶۲: ۵۱). بدین قیاس دیگران نیز کالای عمده وارد شده به اصفهان را پارچه پنبه‌ای برشمرده‌اند (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۱۳۲) که بخش اعظم آن از بمبئی و بندرعباس به اصفهان می‌رسید (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۹۵). در این وضعیت، بازار تجارت روس‌ها در اصفهان رونقی نداشت و بالعکس دادوستد با بازرگانان انگلیسی روزبه‌روز بیشتر می‌شد. چنان‌که به تعبیر سیاح عهد ناصری: «اصفهان بهشت پارچه‌های کتان‌ی ساخت کارخانجات منچستر و گلاسکو است، پارچه‌های فاستونی از اتریش و آلمان از عمده اقلام واردات اصفهان است. از اینکه واردات کالاهای انگلیسی به اصفهان در درجه اهمیت قرار دارد، شک و شبه‌ای نیست» (بیشوپ، ۱۳۷۵: ۳۵). البته آلمان نیز سهم نسبتاً ناچیزی در کالاهای وارداتی ایران داشت و مهم‌ترین اقلام آن، پارچه‌های ظریف بود که مورد توجه ایرانیان قرار داشت، اما این نکته قابل ذکر است که آلمانی‌ها، ایران را فقط از نظر بازار مصرف مورد توجه قرار ندادند بلکه ایران را از لحاظ اهمیت فوق‌العاده ترانزیت مدنظر داشتند (بروگش، ۱۳۶۷: ۷۲۸).

در این شرایط، شهر اصفهان، کارگاه‌های متعدد رنگرزی و چاپ پارچه داشت که در آنها چلووار انگلیسی را که سفید خریداری می‌شد، به فراخور سلیقه مردم، رنگ کرده یا چیت می‌زد (چاپ می‌کرد) (روششوار، ۱۳۷۸: ۲۶). در واقع کار رنگرزی‌های اصفهان رونق بسیاری داشت، زیرا با قبول سفارش رنگ کردن پارچه، لباس، شال و... پول خوبی عایدشان می‌شد (ویلز، ۱۳۸۸: ۲۱۷). عده زیادی از مردم اصفهان نیز به چاپ قلمکار می‌پرداختند. این مهم‌ترین رشته صنعت اصفهان بود، شبیه آنچه در هندوستان تولید می‌شد. بیشتر کسانی که روی آن چاپ زده می‌شد، از انگلستان می‌آمد. نقش‌ها دلپسند بودند و بیشتر محصول آنها به ایالات دیگر، آسیا و جنوب روسیه صادر می‌شد (هولتسر، ۱۳۵۵: ۸۶). به عبارتی، به تدریج در این عهد، تغییرات تجاری به نحوی جهت‌دهی می‌شود که به موازات تولید منسوجات خام در ایران، این انواع از کشورهای اروپایی وارد شود و پس از نقش‌اندازی در داخل به دیگر کشورهای آسیایی صادر شود. اما کار بدین‌جا خاتمه نمی‌یابد که ایران نسبت به واردات پارچه‌های کتانی و پنبه‌ای منقوش نیز اقدام می‌کند، زیرا در این زمان در ایران، کارخانه بافندگی وجود نداشت. به واقع ایرانیان با توجه به هشیاری در دیگر حرفه‌ها به ویژه شهرتی که در تهیه پارچه‌های دستبافت پشمی و ابریشمی داشتند، نسبت به راه‌اندازی چنین تأسیساتی غفلت کرده بودند: «ملتی که آنقدر توانایی دارد که می‌تواند زیباترین فرش‌های جهان را با دست‌های خود ببافد و نخ آن را با گیاهان و برگ درختانی که خودش می‌شناسد به ثبات رنگ کند، به تهیه پارچه سفید بی‌نقش راضی نمی‌شد اما دیگران چنین کاری را به عهده گرفتند. یک فرش آنقدر درآمد نصیب صاحبش می‌کند که بتواند هر مقدار پارچه کتانی ارزان‌قیمت خریداری کند. به هر حال هر زمان مصلحت عمومی اقتضا کند که در امری سرمایه‌گذاری کنند، ایرانیان سرمایه‌شان را در تأسیس کارخانه‌های بافندگی به جریان خواهند انداخت» (ویشارد، ۱۳۹۹: ۲۲۲). با این حساب این کاستی سبب شد که مردم نیاز خود را نه فقط از تولیدات داخلی که از واردات بازار تأمین کنند: «در شرایط حاضر که لباس ایرانی‌ها از زن و مرد از چیت است و این پارچه، خواستار فراوانی دارد؛ این پارچه در ایران هم بسیار بافته و قلمکار می‌شود اما به تازگی پارچه‌های خارجی که از اروپا وارد می‌کنند خواستار فراوان پیدا کرده است، زیرا می‌توانند به

عنوان جایگزین از این پارچه‌ها لباس بدوزند» (فوروکاوا، ۱۳۸۴، ۱۳۳). البته مسلم آنکه سوداگران اروپایی در تعامل با بازار ایران ناگزیر بودند که در کالاهای اروپایی تغییراتی بدهند تا باب سلیقه ایرانی شود و گرنه قدرت فروش ایجاد نمی‌شد. چنین بود که اشیایی که از اروپا به ایران وارد می‌شد، در اروپا امکان بازیابی نداشت. البته این امر از بی‌سلیقه‌ی ایرانیان نبود که این‌گونه تغییرات را به بار می‌آورد چراکه چیت‌های کارخانجات منچستر که برای بازار ایران می‌ساختند، از چیت‌های همان کارخانجات که توده مردم اروپا می‌پوشیدند، به مراتب جلوه بهتری داشت (روششوار، ۱۳۷۸: ۱۸۰).

در این بین، بازار نساجی ایران به میدان رقابت کشورهای دیگر بدل شد. البته چگونگی واردات کالای خارجی به ایران در درجه اول بستگی به نوع کالاهای عرضه شده و میزان مصرف آنها داشت. به طوری که در زمان ناصرالدین‌شاه، انگلستان، عوامل خوبی برای رقابت با روسیه پیدا کرده بود. بدین معنی که این تجارتخانه‌ها کالای انگلیسی را به مقدار بسیار عرضه می‌کردند و سعی در بی‌اعتبار کردن کالای روسی داشتند (بروگش، ۱۳۶۷: ۷۲۶). یک سیاح روسی در این باره نوشته است که تجارت چیت‌های قرمز ما در ایران عزم مخصوص حاصل نموده است. چنان‌که در این چند سال اخیر این نوع امتعه رقابت سختی با کارخانجات انگلیسی داشته‌اند. درحقیقت در چند سال قبل که تجارت چیت ما با ایران منعقد شد، فروش آن برای ما رونق خاصی حاصل کرد، اما شخص بی‌انصافی بنا بر قیمتی که روی آنها گذاشته، این کار را به کلی از رونق اصلی انداخته است. شخص مزبور در جمعه‌بازار مکاره، تمام اجناس کهنه را خرید، آنها را به ایران آورد و به فروش رسانید. پس از این بر ما لازم است که ملاحظه لجاجت صاحبان کارخانه پنبه را کرده و استفسار نماییم که از چه جهت آنها مایل نیستند که عرض چیت روسی را با چیت انگلیسی برابر گرفته و بدان اندازه بیافند. در آن صورت بدیهی است که کارخانجات ما بر این قبیل کارخانجات انگلیسی تنزل کاملی وارد خواهند آورد و دلیل این مطلب آن است که در ولایت ما مزد کارگران کارخانه نصف کارگران انگلیس است و در ثانی قیمت اجناس ما هم به سبب مذکور در فوق، نصف قیمت اجناس انگلیس است (سیاح روس، ۱۳۶۳: ۳۵). اما با تمام سیاستمداری‌های دولت روس، کالاهای وارداتی انگلستان به ایران به تنهایی حدود

پنجاه درصد کل واردات را تشکیل می‌داد که بیشتر آن مشتمل بر انواع قماش مانند چلوار و چیت و انواع پارچه‌های پشمی و فاستونی بود. البته انگلیسی‌ها نیز از فضای رقابت پیش‌آمده چندان رضایت نداشتند، چراکه اذعان می‌کردند پیش‌تر، از این راه درآمد فوق‌العاده نصیب انگلستان می‌شد، اما اخیراً بر اثر وجود رقابت شدید روس‌ها و کشورهای دیگر اروپایی، قیمت پارچه در ایران بسیار تنزل کرده است، به طوری که در پاره‌ای موارد، قماش انگلستان در ایران، ارزان‌تر از مبداء آن فروخته می‌شود. فرانسه و بلژیک نیز در مبادلات تجارتي با ایران در رده‌های بعد از انگلستان و روسیه واقع می‌شدند که محصول آنها بیشتر شامل کالاهای لوکس بود که بازار آن فقط در تهران و شهرهای بزرگ ایران وجود داشت (بروگش، ۱۳۶۷: ۷۲۷). برای نمونه نخ‌های زبیتی و گلدوزی و چیزهایی مانند اینها از فرانسه با حق انحصار این‌گونه کالاها به ایران وارد می‌شد (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۱۳۲). با این تفاسیر مشخص است که پارچه‌های پنبه‌ای، کتانی و انواع چاپ قلمکار به چند دلیل از جمله تأمین نیاز قشر متوسط جامعه و فراوانی تقاضا نسبت به آن، عرصه‌ای فراهم آورد که کشورهای خارجی را به ورود به بازارهای نساجی ایران ترغیب کرد. در اوایل عهد ناصری، دیگر کشورها از جمله انگلیس و روسیه با صدور منسوجات پنبه و کتان خام به ایران، استفاده از آن را به عنوان بستر قلمکار ترویج می‌کردند، اما اندکی بعد با دست گرفتن عرصه منسوجات چاپی با انواع محصولات کارخانه‌ای، زمینه اضمحلال قلمکار ایران را فراهم آوردند. هرچند که به گواهی سیاحان آن عصر این هنر همچنان در برخی شهرها از جمله اصفهان به حیات خود ادامه داد و علاوه بر تأمین بخشی از نیاز داخلی؛ بازار محدود خود را دیگر سرزمین‌ها حفظ کرد، اما انکار کردنی نیست که «به محض اینکه منسوجات اروپا داخل ایران شد، اجناس این مملکت به کلی تنزل کرد» (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۴۷).

دیگر انواع منسوجات

مقارن با دوره ناصری، افزون بر نمونه‌های شاخص، انواع دیگر پارچه در ایران با سطوح کیفی متفاوت تهیه و تولید می‌شد چنان‌که در توصیف بازارچه بزازان در تهران

آمده است: «کرباس و قدک نخ‌قزوین در کنار مخمل‌های کاشان و زربفت‌هایی که به دست زنان زرتشتی بافته می‌شود یا پارچه‌های ابریشمی بورسا و قاهره روی هم انباشته شده است. شال‌هایی که به تقلید از شال‌های کشمیر با پشم در کرمان می‌بافند، در کنار پارچه‌های زردوزی‌شده اصفهان آویزان است. زن‌ها دسته‌دسته به این مغازه‌ها هجوم می‌آورند، پارچه‌هایی را قیمت می‌کنند و بعد وارد مغازه دیگری می‌شوند...» (اورسل، ۱۳۸۲: ۲۴۳) در این اوضاع، پارچه‌هایی که با انواع جنسیت‌ها تولید می‌شدند، بر چند قسم قابل طبقه‌بندی بود: «از آن قبیل که از پشم خالص ببافند یکی از اقسام برک است که بسیار لطیف و خوش‌رنگ است و چنانچه صاحب‌منصبان برک‌های سفید را به عنوان بالاپوش تهیه می‌نمایند. پارچه‌هایی که از پشم و ابریشم مرکب هستند نیز رنگ‌های مختلف دارند. قسمی که سطح آن آبی است و راه‌راه سفید دارد و قسم دیگر که سطحش سفید و راه‌هایش الوان است...» (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۴۸). روحانیون دینی نیز روی لباس خود روپوش گشاد عربی موسوم به عبا می‌پوشند که از موی شتر و به رنگ سیاه است و آب در آن نفوذ نمی‌کند. بهترین عباها را در کربلا نزدیک بغداد و همچنین در کاشان و کرمان می‌بافند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۱۳). از دیگر منسوجات می‌توان به اطلس، صوف، قناویز و خارا، زری‌های الوان و مشجر، محرمات و مخمل یک‌رنگ و الوان و قطنی، دارایی و قدک در کمال خوبی و امتیاز اشاره کرد که در کاشان بافته می‌شود (کلانتر ضرابی، ۱۳۴۱: ۲۲۷). اما بازهم در تنوع گسترده منسوجات قاجاری از شال و چاپ‌های قلمکار به عنوان بهترین انواع یاد می‌شود، چنان‌که آورده‌اند: «از آن میان، بافته‌های پشمی (که مال کرمان بهترین آن است) و پارچه‌های قلمکار (که کار اصفهان بهترینش هست) یادکردنی است» (ماساهاوو، ۱۳۹۰: ۵۲). این در شرایطی است که منسوجات به عنوان یک شیء گرانبها توصیف می‌شد و شواهد نیز بر آن دلالت داشت، چنان‌که بخش‌های شاه به اتباعش، گذشته از عناوین، القاب، نشان و حمایل مخصوص، خلعت‌های گرانبهایی بود که معمولاً همراه با بالا رفتن مقام کارمند دربار یا دولت به او اعطا می‌شد. در این مواقع، شاه برای شخص مربوطه تن‌پوش‌هایی از شال گران‌قیمت کرمان یا مشهد به نام قبا می‌فرستاد (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۷۲). گاه نیز اهمیت منسوجات، به سرقت آنها به عنوان یک شیء قیمتی منجر می‌شد، چنان‌که معلم انگلیسی

دارالفنون به زن خدمتکاری اشاره می‌کند که بارها دستمال، جوراب و پیراهن وی را ربوده است (ماسهارو، ۱۳۹۰: ۱۷۷). در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که در زمان فرمانروایی ناصرالدین شاه، تولید پارچه‌های سنتی ایران همچون انواع ابریشمی، شال و نمونه‌های چایی رواج داشت و هرچند به جهت تقارن با انقلاب صنعتی در غرب و ورود منسوجات خارجی به داخل کشور، رونق پیشین خود را از دست داد، اما همچنان خط تولید آن فعال باقی ماند و به حیات خود - هرچند کم‌سو - ادامه داد، چراکه در این دوره کارخانجات صنعت بافندگی در ایران هنوز پا نگرفته و در نهایت، در اندازه ریسندگی فعالیت داشت. پس برای تأمین نیاز داخلی افزون بر واردات، خواه ناخواه می‌بایست به شیوه‌های قدیمی رجوع می‌شد که همین امر پایایی و پویایی نساجی سنتی ایران را در این دوره تاریخی رقم زد.

نتیجه‌گیری

ناصرالدین شاه قاجار قریب به پنجاه سال بر ایران فرمان راند (۱۳۱۳/۱۸۹۶ - ۱۲۶۴/۱۸۴۸). در این بازه تاریخی طولانی به جهت بهبود روابط ایران با دول شرق و غرب، زمینه حضور سفرا، پزشکان، مستشاران و سیاحان خارجی فراهم آمد، به طوری که از این دوره نزدیک به صد سفرنامه به جای مانده است که برخی از آنها به اوضاع نساجی ایران در آن عهد اشاره می‌کنند. بر این قیاس می‌توان با نظر به سفرنامه‌های دوره ناصری، فراز و فرود این هنر - صنعت را از مسیر تاریخ فرهنگی مورد ژرف‌نگری قرار داد. نتیجه بررسی این متون به شیوه تحلیلی - تاریخی نشان می‌دهد که برخلاف باور عامه و برخی جزم‌اندیشی‌ها که مبتنی بر منابع دست‌چندم است، هرچند در دوره قاجار و خاصه عصر ناصری، نساجی ایران به دلیل توسعه روابط با غرب و پناه بردن به واردات منسوجات ارزان‌قیمت، از اوج پیشین خود در دوره صفوی فاصله گرفت و راه افول پیمود، اما به اندازه‌ای پویایی داشت که علاوه بر پاسخ به نیاز داخل، به خارج از کشور صادر می‌شد. از انواع محبوب منسوجات این عصر می‌توان به پارچه‌های ابریشمی اشاره کرد که گیلان و یزد از مراکز قطعی تولید آن بودند و زری، مخمل و دیگر اقسام فاخر یا حتی نازل زیرمجموعه آن به حساب می‌آیند. الیاف ابریشمی و

منسوجات بافته شده از آن، نیاز داخلی را تأمین می‌کرد و البته بیشتر به صورت الیاف خام از مرزهای کشور به خارج از آن گسیل می‌شد. مورد دیگر شال‌های پشمی بود که با کرمان شناخته می‌شد و - برای مدت کوتاه - می‌توانست رقیب کشمیری را به حداکثر قوا از صحنه بیرون کند. افزون‌براین، به‌رغم تنزل در کمیت و کیفیت تولید شال در دورهٔ ناصری، برخی انواع آن به کشورهای همسایه صادر می‌شد. درنهایت، پارچه‌های چاپی موسوم به چیت بود که تولید آن در اصفهان پررونق بود. البته در مورد آخر یعنی، منسوجات قلمکار در این دوره به تدریج، منسوجات خام انگلیسی به عنوان بستر اصلی کار جایگزین دستبافت‌های داخلی شد و حتی نمونه‌های چاپی صنعتی غرب، بازار ایران را تحت‌الشعاع قرار داد، اما با وجود این، رواج قلمکار ایران به اندازه‌ای باقی ماند که اسباب تداوم آن را در اعصار بعد فراهم آورد (جدول ۱). با این حساب شاید نتوان هرگز این ادعا را به اثبات رساند که در این عصر نساجی ایران در مرحلهٔ تولید مواد خام اولیه، همین‌طور بافت و عرضه در داخل و خارج، یکسره بر مدار افول بوده، چراکه به طور قطع به گواه شواهد و قراین، پویایی و کارایی خود را داشته است. امید است دیگر پژوهشگران با ژرف‌نگری در تاریخ ایران، فارغ از پیش‌داوری و تکرار شعار منابع دست‌چندم، به بررسی منابع اصیل اقدام و نتیجه را عرضه کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۱. تولید، صادرات و واردات الیاف و منسوجات در ایران عصر ناصرالدین شاه براساس سفرنامه‌های قاجار (نگارندگان)

ماده اولیه		حکومت ناصرالدین شاه (۱۸۹۶/۱۳۱۳ - ۱۸۴۸/۱۲۶۴)	
ابریشم	تولید خام	گیلان، مازندران، یزد، آذربایجان، خراسان	
	بافت منسوجات	گیلان، مازندران، اصفهان (زری)، به‌ویژه کاشان و یزد	
	صادرات	الیاف خام	ترکیه، روسیه، فرانسه و سایر کشورهای اروپایی
		منسوجات	در حدود خلعت و هدیه
	واردات	الیاف خام	ژاپن و اروپا (تخم کرم ابریشم)
		منسوجات	مصر، ترکیه و همینطور در حدود خلعت و هدیه
پشم	تولید خام	کرمان	
	بافت منسوجات	کرمان به صورت خاص، خراسان و دیگر شهرها	
	صادرات	الیاف خام	—
		منسوجات	ترکیه، در حدود خلعت و هدیه، رقابت با شال کشمیر در داخل کشور
	واردات	الیاف خام	—
		منسوجات	کشمیر، محصولات صنعتی اروپا (آلمان و اتریش)
پنبه و کتان	تولید خام	در سرتاسر ایران	
	بافت منسوجات	در سرتاسر ایران به ویژه اصفهان (ساده و قلمکار/ چیت)	
	صادرات	الیاف خام	ترکیه، روسیه و اروپا
		منسوجات	آسیا و جنوب روسیه
	واردات	الیاف خام	—
		منسوجات	روسیه، فرانسه، بلژیک، آلمان، هندوستان و به ویژه انگلستان

پی‌نوشت

۱. Ernest Orsolle, (۱۸۵۸-؟) / جهانگرد بلژیکی.
۲. Henry Binder, (۱۸۵۵-؟) / جهانگرد فرانسوی.
۳. Edward Granville Brown, (۱۸۶۲-۱۹۲۶) / مستشرق، پزشک و ایران‌شناس انگلیسی.
۴. Heinrich Karl Brugsch, (۱۸۲۷-۱۸۹۴) / فرستاده دولت آلمان به ایران.
۵. Samuel Greene Wheeler Benjamin, (۱۸۳۷-۱۹۱۴) / سفیر دولت آمریکا.
۶. Jsabella Bird Bishop, (۱۸۳۱-۱۹۰۴) / جهانگرد انگلیسی.
۷. Peter Evanovich Pashino, (۱۸۳۸-۱۸۹۱) / روزنامه‌نگار و جهانگرد روسی.
۸. Jakob Eduard Polak, (۱۸۱۸-۱۸۹۱) / جهانگرد آلمانی و پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه.
۹. Nicolas Vladimirovich Khanikoff, (۱۸۲۳-۱۸۷۸) / جغرافی‌دان روسی.
۱۰. Julien de Rochechouart, مستشار فرانسوی.
۱۱. Persi Molesworth Sykes, (۱۸۶۷-۱۹۴۵) / افسر انگلیسی.
۱۲. Nobuyoshi Furukawa, (۱۸۴۹-۱۹۲۱) / فرستاده دولت ژاپن به ایران.
۱۳. Lord George Nathaniel Curzon, (۱۸۵۹-۱۹۲۵) / مستشار انگلیسی.
۱۴. Charles Metcalfe McGregor, (۱۸۴۰-۱۸۸۷) / افسر انگلیسی.
۱۵. بی‌نام، کارمند اداره تلگراف روسیه.
۱۶. Yushida Masaharu, (۱۸۵۲-۱۹۲۱) / فرستاده دولت ژاپن به ایران.
۱۷. Charles Mackenzie, (۱۷۸۸-۱۸۶۲) / کنسول انگلیسی.
۱۸. John Wishard, (۱۸۶۳-۱۹۴۰) / پزشک آمریکایی.
۱۹. Charles James Wills, (۱۸۴۲-۱۹۱۲) / پزشک و کارمند اداره تلگراف انگلستان.
۲۰. Ernest Holtzer, (۱۸۳۵-۱۹۱۱) / مهندس و عکاس آلمانی.
۲۱. میرزا تقی‌خان امیرکبیر تلاش کرد تا صنعت نساجی ایران را با لباس متحدالشکل قشون (شلوارهای تنگ و کت‌های پنبه‌دوزی و سوزن‌دوزی شده) ارتقا ببخشد. تمام اقلام باید در ایران تولید می‌شد و بدین ترتیب کارگاه‌های جدید نساجی پارچه پشمی تأسیس شد و کارگاه‌های موجود کمک مالی دریافت کردند. زمانی که امیرکبیر از مشکلات نساجان در اصفهان باخبر شد ترتیبی داد تا آنها سالیانه ۵۰۰۰۰ دست لباس متحدالشکل برای مقامات دولتی تحویل دهند. تعیین سیاست‌هایی برای حمایت از نساجی ایران، با قتل امیرکبیر در ۱۲۶۸ / ۱۸۵۲ پایان گرفت (وردن و بیکر، ۱۳۹۶: ۶۱).

منابع

- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۵۶)، *افکار سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: آگاه.
- ابطحی، سید علیرضا و سید علیرضا امامی میبدی (۱۳۹۴)، «سیر تحول نساجی در دوره قاجار با تأکید بر نقش
- بزد»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، شماره ۹ (۱۶)، صص ۲۰ - ۱.
- الوند، احمد (۱۳۶۳)، *صنعت نساجی ایران از دیرباز تا امروز*، تهران: دانشکده صنعتی پلی تکنیک.
- انصاری زنانی، قاسم و قنبرعلی کرمانی (۱۳۸۰)، *تجارت در دوره قاجاریه*، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- اورسل، ارنست (۱۳۸۲)، *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی اصغر سیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بایندر، هانری (۱۳۹۹)، *سیاحت‌نامه هانری بایندر*، ترجمه محمود طیب، تصحیح سیدمرتضی آل داود، تهران: مگستان.
- براون، ادوارد (۱۳۷۵)، *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: صفار.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷)، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، جلد ۲، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بروگش، هینریش (۱۳۷۴)، *در سرزمین آفتاب*، ترجمه مجید جلیلود، تهران: مرکز.
- بنجامین، ساموئل گرین (۱۳۶۹)، *سفرنامه بنجامین در ایران*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: جاویدان.
- بیشوپ، ایزابلا (۱۳۷۵)، *از بیستون تا زرکوه بختیاری*، ترجمه مهراب امیری، تهران: سپند.
- بیگدلی، علی و رضا صحت‌منش (۱۳۹۴)، «شال‌بافی در کرمان دوره قاجار»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۷ (۲۵)، ۱۸ - ۱.
- پاشینو، پیتر (۱۳۷۲)، *سفرنامه ترکستان (ماوراءالنهر)*، ترجمه مادروس داودخانف، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- خانیکوف، نیکولای ویلادیمیروویچ (۱۳۹۵)، *سفرنامه نیکولای خانیکوف*، ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بی‌گناه، مشهد: به‌نشر.

- دهقانی، رضا (۱۳۹۲)، *تاریخ مردم ایران در دوره قاجار*، تهران: پارسه.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۹۲)، *تاریخ نساجی اصفهان در دوره قاجار و پهلوی (به روایت مطبوعات و اسناد)*، اصفهان: جهاد دانشگاهی.
- روششوار، ژولین دو (۱۳۷۸)، *خاطرات سفر ایران*، ترجمه مهراں توکلی، تهران: نی.
- سایکس، پرسی مولزورث (۱۳۹۸)، *سفرنامه سرپرسی سایکس*، ترجمه حسین سعادت‌نوری، تهران: دنیای کتاب.
- سیاح روس (۱۳۶۳)، *گزارش ایران از یک سیاح روس*، ترجمه سیدعبدالله، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران: طهوری.
- شریعت‌پناهی، سیدحسام‌الدین (۱۳۷۲)، *اروپایی‌ها و لباس ایرانیان*، تهران: قومس.
- شعبانی‌مقدم، عادل و مرتضی دهقانی‌نژاد (۱۳۹۵)، «شال‌بافی در جامعه ایران، بررسی تحولات تجارت شال در عصر قاجار»، *دوفصلنامه تاریخ ایران بعد از اسلام*، شماره ۷ (۱۳)، صص ۱۱۰-۸۱.
- طالب‌پور، فریده (۱۳۸۶)، *تاریخ پارچه و نساجی در ایران*، تهران: الزهرا.
- طالب‌پور، فریده (۱۳۹۱)، «نساجی در عصر قاجار، تولید و تجارت پارچه»، *گنجینه اسناد*، شماره ۲۲ (۲)، صص ۸۹-۶۸.
- عناویان، رحیم و ژرژ عناویان (۱۳۸۶)، *ترمه‌های سلطنتی ایران و کشمیر*، تهران: فرهنگستان هنر.
- فربود، فریناز (۱۳۸۸)، *بررسی تأثیرات و پیامدهای انقلاب صنعتی اروپا بر هنر صنعت نساجی ایران در دوره قاجار*، رساله دکتری در رشته پژوهش هنر، به راهنمایی محمد خزایی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- فوروکاوا، نوبویوشی (۱۳۸۴)، *سفرنامه فوروکاوا*، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینیجی‌ئه اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کرزن، جرج، ن (۱۳۶۲)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غ، وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کلانترضرابی، عبدالرحیم (۱۳۴۱)، *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران: ابن‌سینا.
- ماساهارو، یوشیدا (۱۳۹۰)، *سفرنامه نخستین فرستاده سفیر ژاپن به ایران*، ترجمه هاشم رجب‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مکنزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹)، *سفرنامه شمال*، ترجمه منصوره نظام مافی اتحادیه، تهران: گستره.

تحلیل تاریخی وضعیت نساجی سنتی ایران در دوره ناصرالدین شاه | ۱۵۳


مک گرگور، کلنل س. ام (۱۳۶۸)، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، ج ۲، ترجمه اسدالله توکلی طیبی، مشهد: آستان قدس رضوی.

وردن، جنیفر و پاتریشیا بیکر (۱۳۹۶)، منسوجات ایرانی، ترجمه مهراں محبوبی، تهران: نظر. ورهرا، غلامرضا (۱۳۸۵)، نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران: معین.

ویلز، چارلز جیمز، (۱۳۶۳)، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه سیدعبدالله، به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، تهران: زرین.

ویلز، چارلز جیمز (۱۳۸۸)، ایران در یک قرن پیش، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران: اقبال. ویشارد، جان (۱۳۹۹)، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران: آبی پارسی.

هایدماینر، ورنن (۱۳۹۳)، تاریخ تاریخ هنر، ترجمه مسعود قاسمیان، تهران: فرهنگستان هنر. هولتسر، ارنست (۱۳۵۵)، ایران در یک صد و سی سال پیش، ترجمه محمد عاصمی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

List of Sources with English Handwriting:

- Abtahi, Seyed Alireza and Emami Meybodi, Seyed Alireza, (2014). *Adamiyat, Fereydoun and Nateq, Homa, (1356). Political and economic thoughts in the unpublished works of the Qajar era*, Tehran: Aghaz.
- Alvand, Ahmed, (1363). *Iran's textile industry from long ago to today*, Tehran: Polytechnic Faculty of Technology.
- Anavian, Rahim and Anavian, George, (2006). *Royal cash registers of Iran and Kashmir*, Tehran: Art Academy.
- Ansari-Renani, Qasem and Kermani, Ghanbarali, (2008). *Trade in the Qajar period*, Tehran: Allameh Tabatabaei University.
- Benjamin, Samuel Green, (1369) *Persia and the Persians*, translated by Mohammad Hossein Kordbacheh, Ch. 2, Tehran: jāvīdān.
- Bigdeli, Ali and Sehat Manesh, Reza, (2014). "Kerman shawl weaving in Qajar era (1794-1878)", *Historical Research*, 7 (25): 1-18.
- Binder, Henry, (2019). *Au Kurdistan en Mesopotamie et en Perse*, translated by Mahmoud Tabib, edited by Seyed Morteza Alle-Davood, Tehran: Magestān.
- Bishop, Isabella Lucy Bird, (1375). *Jurneys in persia and Kurdistan*, translated by Mehrab Amiri, Tehran: Sepand.
- Brown, Edward, (1375). *A Year amongst the Persians*, translated by Zabih-Allah Mansouri, Ch. 2, Tehran: šafār.
- Brugsch, Heinrich Karl, (1367). *Reise Der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien 1860 und 1861*, translated by Mohammad Hossein Kordbacheh, vol. 2, Tehran: Eṭelā'āt.
- Brugsch, Heinrich Karl, (1374). *Im lande der Sonne*, translated by Majid Jalilvand, Tehran: Markaz.
- Curzon, George Nathaniel Curzon, (1362). *Persia and the Persian question*, translated by Vahid Mazandarani, Ch 2, Tehran: Scientific and Cultural.
- Dehghani, Reza, (2012). *History of the Iranian People in the Qajar Period*, Tehran: Pārise.
- Farboud, Farinaz, (2008). *Investigating the effects and consequences of the European industrial revolution on the art of the Iranian textile industry during the Qajar period*, doctoral thesis in the field of art research, under the guidance of Mohammad Khazaei, Tehran: Tarbiat Modares University.
- Furukawa, Nobuyoshi, (2004). *Travels of Nobuyoshi Furukawa member of the general staff the deputy of and first embassy of Japan to Persian*, translated by Hashem Rajabzadeh, Tehran: Association of Cultural Artifacts and Masters.
- Holtser, Ernest, (1355). *Iran in one hundred and thirty years ago*, translated by Mohammad Asemi, Tehran: Ministry of Culture and Arts
- Khanykov, Nikolai Vladimirovich, (2015). *Memoire sur la partie me'ridionale de l'Asie centrale*, translated by Aghdas Yaghmaei and Abulqasem Bi-Gonah, Mashhad: Beh-Našr.
- MacGregor, Charles Metcalfe, (1368). *Narrative of a journey through the province of Khorassan and on the N. W. frontier of Afghanistan in 1875*, vol. 2, translated by Asadullah Tavakoli Tabasi, Mashhad: Āstān Qods Ražavī.
- MacKenzie, Charles, (1359). *North travel book*, translated by Mansoureh Nezam Mafi, Tehran: Gostareh.
- Minor, Vernon Hyde, (2014). *Art history's history*, translated by Masoud Ghasemian, Ch. 4, Tehran: Art Academy.
- Orsolle, Ernest, (2012). *Le Caucase et La perse*, translated by Ali Asghar Seyedi,

- Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies Research.
- Pacino, Peter, (1372). *Travelogue of Turkestan*. Translated by Madros Daudkhanov, by Jamshid Kianfar, Tehran: Institute for Cultural Studies and Research.
- Polak, Jakob Edward, (1368). *Persien: Das Land und seine Bewohner: ethnographische Schilderungen*, translated by Keikavos Jahandari, Ch. 2, Tehran: Khwarazmi.
- Rajaei, Abdul Mahdi, (2012). *The textile history of Isfahan in the Qajar and Pahlavi periods (according to the press and documents)*. Isfahan: jahād-e Dānešgāhī.
- Rochechouart, Julien de, (1378). *Khatirat-i safar-i Iran*, translated by Mehran Tavakoli, Tehran: Neī.
- Russian tourist, (1363). *Iran's report from a Russian tourist*, translated by Seyyed Abdullah, by Mohammad Reza Nasiri, Tehran: Tahurī.
- Shabani Moghadam, Adel and Dehghani-Nejad, Morteza, (2015). "Shawl Weaving in Iran; shawls Survey Trade Developments in Qajar Era (1209- 1344 AH / 1795-1925M) ", *Iranian Islamic Period History*, 7 (13): 81-110.
- Shariat-Panahi, Seyyed Hesam al-Ddin, (1372). *Europeans and Iranian clothing*, Tehran: Qoms.
- Sykes, percy Molesworth, (2018). *percy Sykes's travelogue*, translated by Hossein Sa'adat Nouri, Ch. 3, Tehran: Doniya-e Ketāb.
- Talibpour, Faridah, (2011). "Textiles in the Qajar Era: the Production and Trade of Textile", *Ganjineh Sanad*, 22 (2): 68-89.
- Talibpour, Farideh, (2006). *History of fabric and textile in Iran*, Tehran: Al-Zahra.
- The evolution of textile in the Qajar period with an emphasis on the role of Yazd*", *Iran and Islam Historical Research Quarterly*, 9 (16): 1-20.
- Varharam, Gholamreza, (2015). *Iran's political system and social organizations in the Qajar era*, Tehran: Mo'īn.
- Wills, Charles James, (1363). *Persia as it is: being sketches of modern Persian life and character*, translated by Seyyed Abdullah, with the efforts of Jamshid Dodange and Mehrdad Niknam, Tehran: Zarīn.
- Wills, Charles James, (2008). *the land of the lion and sun*, translated by Gholamhossein Qaragozlu, Tehran: Iqbāl.
- Wishard, John G, (2019). *Twenty years in Persia; a narrative of life under the last three shahs*, translated by Ali Pirnia, Tehran: Ābī Pārsī.
- Worden, James William, (2016). *Iranian textiles*, translated by Mehran Mahboubi, Tehran: Nazar.
- Yoshida, Masaharu, (2010). *The first travel of the Japanese ambassador to Iran*, translated by Hashem Rajabzadeh, Ch. 2, Mashhad: Āstān Qods Razāvī.
- Zarrabi, Abdul Rahim, (1341). *History of Kashan*, by Iraj Afshar, Ch. 2, Tehran: Ebn Sīnā.